

مبنای فقهی حق مؤلف

حجة الاسلام مهدی مهریزی
محقق و مدرس حوزه علمیه قم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. الحمد لله و به نستعين. در منابع حدیثی اهل سنت و شیعه سخنی از پیامبر (ص) نقل شده است که به نظر می‌تواند مبنایی برای پیگیری حق مؤلف باشد. آن حضرت (ص) می‌فرماید:

مَنْ سَبَقَ إِلَىٰ مَا لَمْ يَسْبِقْ إِلَيْهِ الْمُسْلِمُونَ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ.

اگر کسی در کاری، نسبت به کسی که آن کار را انجام نداده، پیشی بگیرد، حق از آن اوست.

این مبنایی است که در مباحث حق مؤلف و موارد مشابه کمتر به آن استناد شده است، ولی در منابع اهل سنت، مثل بیهقی، نقل شده و در کتاب‌های فقهی و حدیثی شیعه، مثل مسوط شیخ طوسی، نیز آمده است. به نظر من این حدیث می‌تواند آغاز خوبی برای بحث ما باشد. برای این کار لازم است چند مقدمه را مطرح کنم.

اول این که کلمه «ما» در این جا جنس است، به این معنا که اگر کسی در هر کاری بر دیگر مسلمانان پیشی بگیرد، نسبت به آن ذی حق است و صاحب حق تلقی می‌شود.

دوم این‌که بحث فقهی از دو جهت می‌تواند با این مسأله ارتباط داشته باشد: یکی این‌که در تهیه قوانین با توجه به این‌که در کشور ایران، چه پیش از انقلاب و چه بعد از آن، مبنای قوانین حتی الامکان فقه امامیه بوده است، تحریر و تقریر دقیق دیدگاه‌های فقهی می‌تواند در تثبیت یا تسریع قوانین مؤثر باشد. دوم این‌که می‌تواند در ایجاد فضای فرهنگی مورد نظر مؤثر افتد؛ یعنی برای طیف زیادی اگر جنبه اثباتی نداشته باشد، راه سوء استفاده را می‌بندد. مثلاً چنان‌چه فتوای فقهی این باشد که شما کتابی را چاپ نکنید، اگر جنبه اثباتی نداشته باشد، ممکن است برخی از ناشران یا سوء استفاده کنندگان به استناد آن فتوای فقهی کتاب‌های دیگران را منتشر کنند. مطابق فتوای حضرت امام (ره) در اوایل انقلاب چنین فضایی ایجاد شد و هنوز هم آثارش در برخی موارد به چشم می‌خورد.

بنابراین، ارتباط مقوله حق مؤلف با بحث فقهی، از این دو حیث می‌تواند درخور توجه باشد.

سوم این‌که این موضوع، در فقه اسلامی، چه شیعه و چه اهل سنت، هنوز به صورت استدلالی مطرح نشده است. ما در مسائل فقهی جز یک سری استثنائات که به صورت «جایز است» یا «جایز نیست» چیزی دیگر نمی‌بینیم. بنده هنوز یک کتاب فقهی یا بخشی از یک کتاب فقهی را هم ندیده‌ام. تنها فقهی که بحثی عمیق در این زمینه ارائه کرده، آیه‌الله سید کاظم حائری از شاگردان شهید صدر است که مقاله‌ای با عنوان «حق ابتکار» به سبک و سیاق بحث‌های خارج حوزه نوشته است. دیگر فقیهان فقط در حد فتوا مسائلی ذکر کرده‌اند و به نظر می‌رسد در فتاوی‌ای که در آن‌ها حقی را برای مؤلف یا ناشر تجویز نمی‌کنند، دو نکته در ذهنیت ایشان تأثیر داشته است: یکی عدم تحریر دقیق موضوع برای فقیه است که بسیار راهگشاست. یعنی موضوع به صورت دقیق باز نشده است تا فقیه به طور دقیق اظهار نظر نکند؛ چراکه موضوع تنها فقهی نیست، بلکه

اجتماعی و عرفی است و باید کارشناسان اجتماعی و عرفی به طور دقیق موضوع را برای فقیه تجزیه و تحلیل کنند تا فقیه نسبت به آن اظهار نظر کند و چنین کاری تا به حال صورت نگرفته است. لذا ذهن فقها با این مسأله به صورت گسترده درگیر نشده و ابعاد آن برایشان روشن نشده است. از سوی دیگر، فتواگاهی در فضای خاصی بوده است که اگر آن فضا ایجاب نمی‌کرد آن فتوا صادر نمی‌شد. من حدس می‌زنم فتوای حضرت امام(ره) هم در شرایط خاصی صادر شد که چاپ کتاب اصول کافی مورد بحث بود. کتاب اصول کافی اثر مرحوم کلینی متعلق به قرن چهارم را ناشری چاپ کرده بود و اجازه نمی‌داد دیگران چاپ کنند؛ قیمت آن را هم گران کرده بود. در این چنین فضایی، آن استفتاء صورت گرفته است. امروزه شما می‌بینید صحبت بر سر این است که پس از سی یا پنجاه سال از درگذشت صاحب اثر، اصلاً صحبت حق مؤلف منتفی می‌شود، چه رسد به کتابی که حدود هزار سال پیش نوشته شده است، که قاعدتاً به صورت تخصصی از این موضوع خارج است. بنابراین، اگر فضا درست ترسیم شود و استفتاء در آن فضا صورت گیرد، گمان می‌کنم نگاه‌ها مثبت باشد.

مقدمه چهارم این‌که مسائل یا موضوعات زیادی داریم که در فقه از آن به مسائل مستحدثه تعبیر می‌کنند. جهت نامگذاری هم آن است که در دوره‌های صدر اسلام نه نمونه‌هایی از آن‌ها وجود دارد، نه آیه یا حدیثی که به صورتی خاص آن‌ها را نفی یا اثبات کند؛ لیکن یک سلسله قواعد عام در اسلام هست که، به تعبیر متکلمان اسلامی، همین قواعد عام پویایی دین را تضمین می‌کند. ما در برخورد با مسائل مستحدثه باید بگردیم و آن قواعد عام را که مصداق مورد نظر ما را پوشش بدهد شناسایی کنیم. در واقع، کار فقیه این است که قواعد و اصول عام مربوط به این مسأله نوظهور و ناپیدا را بیابد. لذا اگر در یک قرن گذشته ایران

نگاهی به این موضوع داشته باشیم می‌بینیم که بسیاری از فتواها در مسائل جدید فراز و نشیب‌های بسیار داشته است؛ به این ترتیب که ابتدا با یک نگاه فلسفی به مسأله نظر می‌شده و بعد یک مقدار بازتر به آن نگاه می‌شده و، در نهایت، دیدگاه تغییر می‌کرده است. به عنوان مثال، مسائلی چون سرقتی، بیمه و خرید و فروش خون را می‌توان ذکر کرد. مثلاً فقها ابتدا خرید و فروش خون را حرام می‌دانستند، چون معتقد بودند نجس العین است، ولی به مرور زمان که منافع مُحلَّله عقلایی آن مطرح شد، خرید و فروش آن را جایز دانستند و الان هیچ فقهی را پیدا نمی‌کنید که خرید و فروش خون را حرام بدانند. به نظر من، مسأله کپی‌رایت هم جزو همین مسائل است که احتیاج به مرور زمان دارد تا ابعاد دقیق قضیه روشن شود. مقدمه پنجم این‌که آنچه در زمینه حق مؤلف از سوی فقها - اگرچه اندک - مطرح شده، هشت راه حل فقهی است، یا به تعبیر دیگر آن را به هشت راه از اصول و قواعد فقهی گره زده‌اند.

البته بنده وقت کافی برای تفصیل آن‌ها ندارم، ولی برای نتیجه‌گیری بحث فعلی، به ذکر آن‌ها می‌پردازم.

راه حل اول، قاعده ارتکازات عقلانیه است. این قاعده بیان می‌دارد که اگر چیزی سیره عمومی عقلا، مسلمانان یا ایرانیان یا اعراب یا... شد، یعنی عرف خاص یا عرف محلی در روش زندگی عموم انسان‌ها شد و از سوی دین منعی و ردعی نسبت به آن اعلام نگشت، این قاعده، دینی تلقی می‌شود، یعنی موافقت شرع را از این عدم مخالفت به دست می‌آورد. امروزه برای همه انسان‌های جهان و همه عقلا، با هر ملیت و نژاد، محرز شده است که اگر کسی کاری را تولید کند نسبت به آن ذی‌حق است و اسلام هم نسبت به این مسأله منعی ارائه نکرده است. این عدم منع به معنای پذیرش است.

راه حل دوم، قاعده تلازم عقل و شرع است. طبق این قاعده، اگر در

جایی عقل انسان یک مسأله‌ای را درک کرد که در مورد آن دین و قرآن و حدیث نصّی نداشت، از راه ملازمه معلوم می‌شود که شرع هم همان مسأله را پذیرفته است و در واقع «ما حَكَمَ به العَقْلُ حَكَمَ به الشَّرْعُ».

بعضی راه دیگر و قاعده عقلی دیگری را مطرح کرده‌اند و آن این‌که انسان بر جان و اعضا و اندیشه خود مالکیت و تسلط دارد و عقل انسانی این را درک می‌کند. اگر عقل انسان این تسلط و مالکیت تکوینی را درک می‌کند، شرع هم همین مالکیت تکوینی را بر اعضا و جوارح و اعمال انسان پذیرفته است.

برخی دیگر به قاعده «اَوْفُوا بِالْعُقُودِ» استدلال کرده‌اند و گفته‌اند که قرآن مسلمانان را به وفای به پیمان‌ها و عقدها و توافقتنامه‌ها دعوت می‌کند. بنابراین اگر یک توافقتنامه‌ای بین یک نویسنده و دیگری صورت گرفت، در این آیه به صراحت می‌گوید که باید به آن پایبند باشید و آن را نقض نکنید.

برخی دیگر - از جمله اهل سنت، همچون دکتر وهبه الزحیلی - قاعده مصالح مرسله را عنوان کرده‌اند؛ یعنی جایی که در مورد موضوعی نصّی نیست و آن موضوع جزو مصلحت‌های عمومی جامعه است، به عنوان یک حکم دینی آن را استنباط کرده‌اند.

برخی فقها به قاعده فقهی «لَا ضَرَرَ» متوسل شده‌اند: «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ». طبق این قاعده نمی‌توان به مال یا جان کسی ضرر و زیانی وارد کرد. اگر کسی چیزی را ابتکار یا خلق کرده و ما منافع یا حق معنوی آن را مانع شویم، این یک نوع اضرار و زیان و آسیب است؛ و اضرار و زیان رساندن از سوی دین نفی شده است.

بعضی دیگر به قاعده حفظ نظام، که در مقابلش اِخْلَال به نظام است، استدلال کرده‌اند و گفته‌اند که حفظ نظام در اسلام واجب است. یعنی ایجاد و نگهداری آنچه که به مسائل عمومی جامعه مربوط می‌شود واجب

است و هر چه که در نظام عمومی اختلال ایجاد کند حرام است. اگر ما حق مؤلف را به رسمیت نشماریم، با توجه به وضع کنونی اطلاع‌رسانی جهانی، یک نوع اختلال در نظام زندگی انسان ایجاد کرده‌ایم و این اختلال ایجاد کردن حرام است. بنابراین، باید به حقوق مؤلفان به معنای عام آن احترام بگذاریم و رعایت آن الزامی و واجب است.

بعضی دیگر هم سعی کرده‌اند که آن را از طریق اختیارات حاکم یا، به تعبیر دیگر، ولایت فقیه حل کنند. آیه الله سید کاظم حائری راه‌هایی که ذکر می‌کند، همه را از نظر فقهی نمی‌پذیرد، بلکه اشکال می‌کند و نهایتاً می‌گوید: باید پذیرفت فقیه این اختیار را دارد که اگر دید به مصلحت جامعه است این را به عنوان یک مبنای فقهی و حقوقی مطرح کند.

این‌ها راه‌هایی است که ارائه شده است. از نظر من، همه این‌ها در سه طیف دسته‌بندی می‌شوند. این هشت راه که من مثال زدم در یک سطح نیستند و برای این‌که مشخص شود این‌ها در یک سطح نیستند یک اصطلاح را توضیح می‌دهم. در فقه سه تعبیر مختلف داریم: حکم اولی، حکم ثانوی و حکم حکومتی.

حکم اولی به آن دسته از دستورات و قوانین دینی اطلاق می‌شود که مُشْرَع آن‌ها خداوند است و همیشگی است، مگر آن‌که استثناء برای آن قائل شوند؛ مثل اکثر تکالیف، مانند نماز، روزه، حج و تکالیف دیگر و یا احکام وضعی مثل صحّت معاملات، احکام عقود، احکام خانواده.

دسته دوم که به آن‌ها حکم ثانوی می‌گویند، احکامی است که مُشْرَع یعنی مبدأ آن‌ها خداوند است ولی برای شرایط استثنایی است؛ مثل همان قاعده «لاضرر» که اگر کاری یا حکمی موجب ضرر و زیان شد، این قاعده جلو آن را می‌گیرد: اگر یک مکلف، روزه گرفتن برایش ضرر داشت، از روزه گرفتن معاف می‌شود؛ اگر کسی استطاعت حج گزاردن دارد ولی احتمال می‌دهد در این سفر ضرر ببیند، از او ساقط می‌شود؛ یا اگر انجام

کاری برای کسی عسر و حرج داشت و موجب اختلال در نظام عمومی شد و...
دسته سوم احکام حکومتی است. حکم حکومتی، حکمی است که
مبدأ و مُشرّع آن خداوند نیست، بلکه حاکم دولت اسلامی آن را وضع
می‌کند و موقت است و بستگی به شرایطی دارد که آن حکم را ضروری
کرده است.

با توجه به این دسته‌بندی، به نظر من، بعضی از راه‌حل‌های بیان شده
در مورد حق مؤلف در ردیف احکام اولی قرار می‌گیرد، بعضی به احکام
ثانوی و دسته‌ای دیگر به حکم حکومتی بازمی‌گردد؛ که این‌ها از لحاظ
ماهیت حقوقی و بین‌المللی و عهدنامه‌های بین‌المللی خیلی با یکدیگر
متفاوت‌اند. مثلاً اگر بخواهید از طریق اختیارات ولی فقیه مطرح شود،
یک قانون همیشگی نمی‌شود، چرا که ممکن است فقیه بعدی مخالف
باشد. پس ما نمی‌توانیم در عهدنامه‌های بین‌المللی روی آن تکیه کنیم. یا
اگر بر اساس احکام ثانویه بپذیریم، معنایش این است که یک شرایط
اضطراری داریم و جزو شرایط طبیعی نیست. این است آثاری که بر این
دیدگاه‌ها مترتب می‌شود و کاملاً متفاوت با یکدیگرند.

طبق دسته‌بندی فوق، کسانی که با ارتکاز عقلا یا راه عقل یا «اوفوا
بالعقود» یا مصالح مرسله حرکت کرده‌اند، آن را جزو احکام اولیه قرار
داده‌اند؛ کسانی که از طریق قاعده «لاضرر» و اجتناب از اختلال در نظام به
مسئله پرداخته‌اند، آن را حکم ثانوی گرفته‌اند؛ و کسانی که از طریق
اختیارات ولی فقیه به مسئله نگاه کرده‌اند، آن را حکم حکومتی
دانسته‌اند.

آنچه تا این جا گفتم، گزارشی بود که به نظر بنده رسید. یک نکته هم
خودم مطرح می‌کنم و آن این است که ما اگر بخواهیم از نظر فقهی به این
مسئله پردازیم، نیاز نیست به این سمت حرکت بکنیم. یعنی تمام این
راه‌ها از طریق این‌که حکم مسئله را چه بکنیم شروع کرده‌اند؛ ولی این‌جا

اصلاً مشکل حکم نیست، بلکه مشکل موضوع است. موضوعات فقهی به دو دسته تقسیم می‌شوند: موضوعاتی که شرع، مؤسس و مخترع آن‌هاست، مثل روزه، حج و... و همان طور که حکم را باید از شریعت بگیریم، تعریف و تحلیل موضوع را هم باید از شریعت بگیریم. اما بعضی موضوعات ربطی به شرع ندارد، فقط شرع برای آن‌ها حکم داده است، مانند این حکم که «خوک نجس است». خوک را شرع تعریف نمی‌کند، بلکه یک موجود خارجی است. بعضی مفاهیم نیز مفاهیم لغوی است، مانند این‌که بگویند: «بر صعيد تیمم کنید.» می‌توان سؤال کرد که: این صعيد چیست؟ اما مسائل عرفی هم داریم و اکثر مسائل از این دسته است. این سه دسته، یعنی موضوعات خارجی (مثل آب و خوک) و موضوعات لغوی و موضوعات عرفی، اصلاً به شرع مربوط نمی‌شود و ما باید تحریر آن‌ها را از فضای خودش بگیریم و بعد به سراغ شرع برویم که آیا شرع برای آن حکمی دارد یا نه.

حال باید دید که حق مؤلف، از نظر عقلاً، در ردیف حقوق مادی است و مالیت دارد یا در عداد حقوق معنوی است و احترام دارد؟ اگر عقلاً به آن «مال» اطلاق می‌کنند، قضیه روشن است و باید ببینیم احکامش در شرع چگونه آمده است. فقهای چون مرحوم آیه‌الله خویی، از فقهای معاصر و برجسته، مال و ملکیت را چنین تعریف کرده است که: «اضافه‌ای است که بین انسان و چیزی که ارزش عقلانی دارد ایجاد می‌شود.» این اضافه و ارتباط ممکن است تکوینی یا قراردادی باشد. اگر معنای مال به این گستردگی باشد، بنابراین حق مؤلف را ارتباط بین انسان و آن کار ایجاد می‌کند، که یک ارزش عقلانی است و انسان باید بدان توجه کند و چون تمام شرایط مال برایش صادق است و ما دستور داریم که «لا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ»، لذا بدون رضایت دیگری نمی‌توان در مال دیگری تصرف کرد. والسلام.

پرسش و پاسخ

پرسش: آقای سید محمد صادق روحانی کتابی دارند در دو جلد به نام *المسائل المستحدثة*، که در آن در باره حق مؤلف بحث کرده‌اند و موافق هم هستند. تنها مقاله مفصلی هم که از لحاظ فقهی دیده‌ام، در کتاب ایشان بوده است. سؤالی دارم راجع به فتوای امام (ره). بنده شنیدم که ایشان در اواخر عمرشان از این فتوا عدول کردند. البته فتوایشان در باره حقوق مادی بوده است نه حقوق معنوی. حقوق معنوی را قبول داشتند و حقوق مادی را که در فتوای چاپ شده ایشان مذکور است نفی کرده‌اند. سؤال بنده این است که آیا ایشان عدول کرده‌اند یا نه؟

پاسخ: هم در استفتاء و هم در *تحریر الوسیله* این مسأله آمده است. چیزی مغایر با آن‌ها من ندیده‌ام. در قم هم مؤسسه مربوط به امام این استفتاءات را جمع‌آوری کرده است که باز در آن‌ها چیزی ندیدم.

[دیر همایش، در باره این سؤال توضیحاتی به قرار زیر اضافه کرد:]
در استفتاءات حضرت امام (ره)، زمانی، وزارت ارشاد هم دخیل بود. زیرا از برخی کتاب‌ها سوء استفاده‌هایی شد که آقای مهریزی اشاره‌ای به آن داشتند. همین قدر عرض می‌کنم که مبنای حضرت امام در آن فتاوایی که صادر کردند جایز بودن استیکال یا ا تکال به علم بود. ایشان بر اساس این مبنای فقهی خود، حق مؤلف را از جهت مالکیت بر جنس قائل نشده‌اند و همان طور که اشاره شد، در هیچ یک از فتاوا بحثی از جهت حق معنوی این مالکیت نیست. این استفتاءات تا سال‌ها مکتوم ماند، چرا که از نظر نظام اجرایی حق مؤلف در کشور، نمی‌توانست مورد استناد اجرایی قرار بگیرد و اسباب خدشه و خلل در نظام اقتصادی نشر می‌شد. توضیح خاصی که می‌خواستم عرض کنم آن‌که دادستان کل کشور در آن

زمان نظرشان این بود که ما متعزّض فتوای حضرت امام نمی‌شویم، چون ایشان، هم به عنوان یک فقیه این نظر را داده بودند و هم به عنوان یک حاکم، و ما در سطح و حدّی نیستیم که متعزّض نظر ایشان شویم. نظر دادستان کل کشور این بود که ما با قرار دادن شرط ضمن عقد، اختلاف بین نویسندگان و ناشران را در دعاوی حقوقی آن‌ها حل می‌کنیم برای این‌که محاکم قضایی ما بتوانند صدور حکم کنند؛ و الا، بر حسب فتوای حضرت امام، محاکم قضایی ما از صدور حکم عاجز بودند و مواردی هم سوءاستفاده شده بود که طرفین دعوا به هیچ وجه حاضر نبودند از حق خود بگذرند و رضایت دهند. این روش برای رفع اختلافات در داخل کشور، البته منشأ اثر قرار گرفت.

پرسش: شما در سخنان خود فرمودید که موضوع غالباً برای فقیه درست تبیین یا تقریر نمی‌شود. آیا واقعاً مسأله تقریر یا تبیین است یا چیز دیگر؟ در ارتباط با حق مؤلف و خیلی مسائل دیگر، ما الآن در یک نظام اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی جدید هستیم که فقهای ما به آن آشنایی کافی ندارند و خیلی از مفاهیمی که در گذشته به اشکال ساده‌تر با آن‌ها آشنایی داشتند تغییر کرده است؛ مثلاً مفهوم مسافت یا زمان در حال حاضر با گذشته به کلی فرق کرده و تعیین زمان در گذشته به این گونه نبوده است و... خیلی چیزهای دیگر. امروزه شناخت شرایطی که صدور حکم را ایجاب می‌کند آن‌قدر پیچیدگی دارد که فقط مسأله بیان آن از طرف یک شخص و گرفتن یک فتوا نیست و احتیاج به یک کار کاملاً تخصصی دارد. این امر ایجاب می‌کند که خود فقیه واقعاً رفته باشد و یک تخصصی پیدا کرده باشد، حتی در مسائل جناحی امروز. برای همین، حقوقدانان یا قانون‌گذاران در مسائل حقوقی و فقهی خیلی باریک می‌شوند و به جزئیات می‌پردازند. بنده نه حقوقدانم، نه با فقه آشنایی

دارم، ولی به نظر من می‌رسد که مسأله فقط تبیین و تقریر نیست و فقها باید شرایط اقتصادی جامعه صنعتی جدید را بهتر و بیشتر بشناسند و ما انتظار داشته باشیم کسانی که در این مسائل مستحدثه غور کرده‌اند به اظهار نظر بپردازند، نه کسانی که فقط در باره وظایف شرعی تحقیق کرده‌اند. فتوا یا حکم یک فقیه متخصص در مسائل جدید، به مراتب، از فتوای یک فقیه صرفاً متخصص در مسائل شرعی دقیق‌تر و سنجیده‌تر است.

پاسخ: باید بگویم در سال‌های آخر عمر امام بر این نکته تأکید بسیار شد. ایشان تعبیری داشتند تحت عنوان «اجتهاد مصطلح» و «اجتهاد مطلوب». ایشان در نامه مورخ ۳ اسفند ۶۷ به روحانیت آورده‌اند که اجتهاد مصطلح برای اداره جامعه کافی نیست؛ شرایط حاکم بر جهان، تحولاتی در موضوعات اقتصادی و سیاسی ایجاد کرده که با شکل رایج در حوزه‌ها نمی‌شود جامعه را اداره کرد. امام در این نامه خود به دو عنصر تعیین‌کننده در اجتهاد، یعنی زمان و مکان، اشاره دارند. فقهی که با این دو عنصر آشنا نباشد، فتوایش فتوای دقیقی نیست و قدرت اداره جامعه را نخواهد داشت. در سال ۷۴ در قم سمینار گسترده‌ای در همین زمینه برگزار شد. در تشریح این مسأله برخی گفتند منظور این است که مجتهد باید برود اقتصاددان بشود، با مسائل جزایی آشنا شود و... تا بتواند اظهار نظر بکند. یا این‌که توجه به این دو عنصر موجب می‌شود که حکم عوض شود، موضوع عوض شود و... ده دوازده تقریر از این مسأله ذکر شد ... مقاله‌ای هم در مجله آینه پژوهش (شماره ۳۶) منتشر شد که نگاهی تاریخی به مسأله فقه و زمان داشت که به اجمال دیدگاه‌ها و گرایش‌های آن را توضیح دادم. حالا این مسأله به طور جدی مطرح است که خود ما در حوزه‌های علمیه موضوعات را عرضه بکنیم و بلی یا خیر بگوییم. به هر حال، اجتهاد به وسعت نظر بیشتر و مشخصه‌های جدیدتری نیاز دارد تا بتواند به حل مشکلات بپردازد.

پرسش: اول این‌که آنچه امام فرمودند، فتوای ایشان بود یا رأی آن بزرگوار؟ دوم این‌که در پی استفتاء از مقام معظم رهبری در بارهٔ حق مؤلف، ایشان اظهار داشته‌اند که حق مؤلف در داخل رعایت شود ولی در خارج از کشور، به جهت مسائلی که داریم، لحاظ نشود. می‌خواستیم بینم توجیه فقهی این قضیه چیست؟

پاسخ: شاید منظور شما از تفاوت بین فتوا و رأی همان فتوا و حکم باشد. حکم در واقع چیزی است که از منصب حاکمیت صادر می‌شود و محدود به شرایطی است که در آن شرایط صادر شده است. فتوا بیان یک حکم شرعی دائمی است و برای بعد از آن‌که خود مجتهد حکم نکند یا در قید حیات نباشد جاری است. در مورد امام، استفتاء کننده آقای خلخالی بود که در جریان چاپ بعضی از کتاب‌ها سؤال کرده بود، یعنی یک فتوای شرعی بوده است. مطلبی هم که جناب آقای شفیعی اشاره کردند، در واقع، دو تا از دغدغه‌هایی است که غیر از اشکال موضوعی پیش می‌آید: یکی این‌که نمی‌توان برای تعلیم دین اجرت گرفت و دیگر این‌که اکتال به علم نمی‌شود. این‌ها بعضی از دغدغه‌های موجود در این زمینه است.

اما آن مطلبی که از طرف مقام معظم رهبری نقل کردید، قاعدتاً، در جنبهٔ خارجی آن، شاید بیان یک حکم باشد. آن جنبه‌ای که در داخل مطرح می‌شود، به عنوان یک دیدگاه فقهی به نظر می‌آید، ولی جنبهٔ خارج از کشور آن چیزی است که شرایط خاص ایجاد می‌کند؛ که یا از باب حکم ثانوی یا از باب حکم حکومتی است.

[در تکمیل این بحث، یکی از حاضران سخنانی به قرار زیر ایراد کرد:]
ارتباطات جهانی آن قدر گسترده شده است که کل جهان را با همهٔ عظمتش، یعنی با جمعیتی حدود شش میلیارد نفر، دهکدهٔ جهانی ارتباطات می‌نامند. تحول در جهانی پر آشوب، خیلی سریع در جریان است، به

گونه‌ای که مدل‌های برنامه‌ریزی کلاً عوض شده است؛ برنامه‌ریزی‌ها از حالت پنجاه‌ساله و بیست‌ساله و یک‌ساله، به برنامه‌ریزی استراتژیک و به تبعش مدیریت استراتژیک تبدیل شده است. مدل‌های مدیریت نیز از مدیریت از طریق بازرسی به مدیریت از طریق اطلاعات و مقوله «نظام مدیریت اطلاعات» (MIS = Management Information System) تبدیل شده است.

همان‌طور که در ارتباط با محاکم نمی‌شود این قدر تخصصی کار کرد، همین‌طور راجع به مرجعیت هم این بحث مطرح است و این انتظار را باید از مرجعیت هم داشت. اگر تبیین صورت مسأله، با توجه به الگوی مدیریت استراتژیک و بررسی کارشناسانه که دفاتر مراجع نیاز دارند، انجام گیرد و صورت مسأله را در قالب یک فرآیند بنگریم و این‌طور نباشد که امروز یک حکمی را ملاک قرار دهیم و بیست سال بعد به آن حکم استناد کنیم، شاید در این زمینه به نظریات خیلی پیشرفته دست یابیم. در این جهان پر تحول اتفاقاتی می‌افتد که باید در مدیریت استراتژیک به‌طور لحظه‌ای تصمیم‌گیری شود و این فرآیندی جدید است.

پرسش: با توجه به این‌که به مصالح ملّی اشاره شد و شما هم بر قاعده «لاضرر» تأکید کردید، رعایت بین‌المللی حق مؤلف را در کنار مصالح ملّی می‌دانید یا این‌ها را در دو کفه ترازو می‌بینید؟

پاسخ: من تأکید خاصی نداشتم؛ عرض من این بود که یکی از آن هشت راه حل، استناد به قاعده «لاضرر» بوده است. من نسبت به هیچ کدام تأکید نداشتم. این یک نکته. نکته دیگری که فراموش کردم تذکر دهم این است که بحث بنده بحثی کاملاً فقهی است؛ اما این الحاق یا عدم الحاق ما، موضوع فعلی بحث من نیست، بحثی است دارای جوانب اقتصادی و حقوق و قوانین مربوط به خود را دارد. در حال حاضر، در

صدد نفی یا اثبات آن نیستم. اگر این کار بخواهد صورت بگیرد، یک فعالیت تخصصی همه‌جانبه می‌طلبد و بنده فعلاً در صلاحیت خود نمی‌دانم راجع به آن اظهار نظر کنم.

پرسش: موضوع در این جا واحد است، یعنی حق مؤلف؛ اما صدور حکم برای دو قطب موجود در این موضوع، یعنی حوزه داخلی و حوزه خارجی، از دو منبع متفاوت ریشه گرفته است. صدور حکم در یک مورد ریشه فقهی دارد، یعنی در داخل، ولی در مورد جنبه خارجی آن توجیه سیاسی دارد. فکر می‌کنید این در صدور حکم و در صدور فتوا منطقی است؟

پاسخ: ببینید، فتوایی که مشابه‌اش را در زمان امام (ره) داشتیم حج است. حج یکی از واجبات مسلم است که هر مسلمان مستطیع حج برایش واجب است. این فتواست. اما اگر این تکلیف در یک شرایط سیاسی خاص، مثلاً وجود مشکلات در ارتباط دو کشور، واقع شود، به صورت مقطعی یا موقت، این فتوا اجرا نمی‌شود. این همان فتواست که در اجرا با مانع برخورد می‌کند. در مورد حق مؤلف هم چنین است. فتوای فقهی آن این است که این حق معتبر و محترم است؛ اما اگر در حوزه‌ای خاص بخواهد اجرا شود یک سلسله لوازم اجتماعی و سیاسی دارد که آن وقت در مورد شرایط خاص «حکم» می‌شود. مسأله اصلی همان فتوای صادر شده مبنی بر محترم بودن حق مؤلف است.